

چندجانبه‌گرایی تهاجمی ترامپ در کنش راهبردی ناتو

زهره پوستینچی^۱

تاریخ دریافت ۱۳۹۶/۲/۱۳ تاریخ پذیرش ۱۳۹۶/۴/۷

چکیده

چندجانبه‌گرایی راهبردی آمریکا در دوران باراک اوباما براساس ضرورت‌های ائتلاف منطقه‌ای و بین‌المللی شکل گرفته بود. به قدرت رسیدن ترامپ، منجر به تغییر در الگوهای تاکتیکی ایالات متحده با بازیگران منطقه‌ای همانند اتحادیه اروپا و پیمان آتلانتیک شمالی شده است. ترامپ تلاش دارد تا از سازوکارهای مربوط به «چندجانبه‌گرایی تهاجمی» در حوزه فعالیت‌های پیمان آتلانتیک شمالی استفاده نماید. چندجانبه‌گرایی تهاجمی دارای این ویژگی است که نهادهای راهبردی گذشته حفظ شده، اما از سازوکارهایی استفاده می‌شود که مبتنی بر نقش محوری ایالات متحده خواهد بود. چنین فرآیندی به منزله مشارکت کشورهای عضو پیمان آتلانتیک شمالی در فضای کنش تهاجمی برای مقابله با «تهدیدات نوظهور» محسوب می‌شود. تهدیدات نوظهور ناتو از یک سو مبتنی بر نیروهای آشوب‌ساز به‌ویژه داعش خواهد بود. از سوی دیگر، ساختار جدید ناتو در سال ۲۰۱۶ مبتنی بر «سازماندهی نیروهای واکنش سریع» بوده است. پرسش اصلی مقاله بر این موضوع تأکید دارد که: «راهبرد ناتو در دوران ریاست جمهوری ترامپ دارای چه ویژگی‌های کنش تاکتیکی و راهبردی خواهد بود؟» فرضیه مقاله به این موضوع اشاره دارد که: «ناتو در انجام مأموریت‌های راهبردی خود ناچار است تا از سازوکارهای مربوط به اقدامات اطمینان‌ساز، ارتقاء قابلیت‌ها و پاسخگویی برای مقابله با تهدیدات استفاده نماید». در تبیین این مقاله از «رهیافت نئورئالیسم تهاجمی» استفاده می‌شود.

واژگان کلیدی: پیمان آتلانتیک شمالی، اقدامات اطمینان‌ساز، پاسخگویی راهبردی، نیروی واکنش سریع.

۱۰۳

سیاست جهانی

۱- استادیار گروه علوم سیاسی، واحد رودهن، دانشگاه آزاد اسلامی، رودهن، ایران.

حضور ترامپ در اجلاس ۲۵ می ۲۰۱۷ و رویکرد وی در ارتباط با هزینه‌های راهبردی امنیت بین الملل را می‌توان به عنوان نمادی از سازوکارهای جدید آمریکا در ارتباط با پیمان‌های دفاعی و راهبردی دانست. در این فرآیند، ممکن است برخی از بازیگران منطقه‌ای قابلیت بیشتری برای مشارکت با آمریکا داشته باشند. کشورهایی همانند ترکیه در روند بحران‌های منطقه‌ای در زمره بازیگرانی محسوب می‌شود که خود را با چندجانبه‌گرایی تهاجمی ترامپ از طریق به‌کارگیری سازوکارهای مربوط به اقدامات اطمینان‌ساز هماهنگ می‌سازد. اقدامات اطمینان‌ساز در حوزه‌های مختلف از جمله رزمایش نظامی و عملیاتی ادواری در حوزه جغرافیای کشورهای عضو شکل گرفته است. الگوی رفتاری ایالات متحده در پیمان آتلانتیک شمالی و در دوران ریاست جمهوری ترامپ با تغییراتی همراه شده است. پیمان آتلانتیک شمالی را می‌توان وارث اتحاد بروکسل دانست که در سال ۱۹۴۸ شکل گرفته است. اتحاد بروکسل در زمان محدودی ارتقا پیدا کرد و با کشورهای آمریکای شمالی، پیمان امنیتی جدیدی را تنظیم نمودند که محور اصلی نهادگرایی امنیتی در سال‌های بعد از جنگ سرد محسوب می‌شود. نمادهای سازمانی پیمان آتلانتیک شمالی در آغاز بسیار محدود و ساده بود.

پیمان ناتو در ابتدا دارای «شورای تصمیم‌گیری» و «کمیته دفاعی» بوده است. چنین نهادی تا سال‌های جنگ کره ماهیت تدافعی داشت. در حالی که جنگ کره زمینه گسترش نهادهای امنیت منطقه‌ای را از ناتو تا آنزوس به وجود آورد. در این فرآیند، ایران نیز در پیمان بغداد و پیمان سنتو مشارکت نمود. پیمان بغداد و سنتو را می‌توان نقطه اتصال پیمان ناتو به پیمان سیتو و آنزوس دانست. آیزنهاور تحت تأثیر الگوهای رفتاری جان فاستر دالس تلاش داشت تا شکل جدیدی از جهان‌گرایی امنیتی را به وجود آورد.

هدف اصلی آیزنهاور را می‌توان بهره‌گیری از نیروهای «دفاع پیرامونی» برای مقابله مؤثر با اتحاد شوروی و کشورهای سوسیالیستی دانست که در پیرامون رقابت‌های ژئوپلیتیکی آمریکا و اتحاد شوروی در حال شکل‌گیری بودند. کشورهای عضو پیمان آتلانتیک شمالی با شکل جدیدی از تهدید امنیتی روبه‌رو شده‌اند. به همان‌گونه‌ای که آمریکا در

اواسط دهه ۱۹۹۰ «راهبرد گسترش ناتو» را در دستور کار قرار داد. از سال ۲۰۱۷ به بعد راهبرد آمریکا در پیمان آتلانتیک شمالی مبتنی بر چندجانبه‌گرایی تهاجمی خواهد بود.

الگوی چندجانبه‌گرایی تهاجمی در اجلاسیه وزرای دفاع ناتو در سال ۲۰۱۷ و در بروکسل مورد توجه آمریکا و سایر وزرای دفاع کشورهای پیمان آتلانتیک شمالی قرار گرفت. محورهای اصلی چندجانبه‌گرایی تهاجمی را می‌توان براساس «دفاع موشکی» و «اقدامات اطمینان‌ساز» جهت مقابله با کشورهای گریزازمرکز و گروه‌های تروریستی دانست. چنین فرآیندی نشان می‌دهد که ناتو با شکل جدیدی از تهدیدات امنیتی روبه‌رو گردیده که ناچار است تا از سازوکارهای تدافعی برای مقابله با تهدیدات استفاده نماید.

ضرورت‌های تحول در کارکرد سازمانی ناتو در سال‌های بعد از جنگ سرد مورد توجه قرار گرفت. اعضای این اتحادیه در سالگرد پنجاهمین سال تأسیس ناتو در اجلاس سران آتلانتیک شمالی در ۲۳ و ۲۴ آوریل ۱۹۹۹ در واشینگتن بر مفهوم استراتژیک نوین اتحادیه، مخاطرات و چالش‌های امنیتی نظیر تروریسم، ناسیونالیسم افراطی، موشک‌های دوربرد و تسلیحات هسته‌ای، مواد مخدر، بی‌ثباتی سیاسی، منازعات قومی به منظور دفاع از دموکراسی، حقوق بشر و ممانعت از قاچاق مواد مخدر تأکید کردند.

پیمان‌های امنیتی در دوران‌های بحران با چالش‌های ساختاری و سازمانی روبه‌رو می‌شوند. براساس چنین چالش‌هایی است که زمینه برای تغییر ساختار، راهبرد و الگوهای رفتاری به وجود می‌آید. نظریه‌پردازان رئالیسم تهاجمی به این موضوع توجه دارند که هرگونه غفلت نسبت به تهدیدات امنیتی می‌تواند زمینه‌های شکل‌گیری نشانه‌هایی از بحران را به وجود آورد. به همین دلیل است که وزرای دفاع آمریکا و سایر کشورهای عضو پیمان آتلانتیک شمالی در سال ۲۰۱۷ در چارچوب چندجانبه‌گرایی تهاجمی سازوکارهای جدیدی برای پاسخگویی در برابر بحران‌های امنیتی را مورد تأکید قرار دادند.

واقعیت‌های ژئوپلیتیکی سال ۲۰۱۷ با نشانه‌هایی از الگوی رفتاری آیزنهاور در ارتباط با «راهبرد دفاع پیرامونی» هماهنگی دارد. در این ارتباط می‌توان نشانه‌هایی از اطمینان‌سازی راهبردی را ملاحظه نمود. به همان‌گونه‌ای که سوسیالیسم نماد تهدید امنیتی جهان غرب و آمریکا در دهه ۱۹۵۰ محسوب می‌شد، هم‌اکنون می‌توان نشانه‌هایی را از تهدید امنیتی

جدید را ملاحظه نمود که مبتنی بر نقش‌یابی بازیگران گریزازمرکز همانند کره شمالی و گروه‌های تروریستی به‌ویژه داعش می‌باشد. در اندیشه راهبردی آمریکا، داعش را می‌توان به‌عنوان نماد تروریسم توسعه‌یابنده دانست که مقابله با آن از سال ۲۰۱۷ در حوزه وظایف سازمانی پیمان آتلانتیک شمالی قرار خواهد گرفت.

رهیافت به‌کار گرفته شده در روند تنظیم مقاله مبتنی بر نظریه نئورئالیسم تهاجمی است. مسئله اصلی چنین رهیافتی را می‌توان بر اساس آمادگی نظامی و عملیاتی برای مقابله با تهدیدات تبیین نمود. در این ارتباط، مرشایمر بیان می‌کند که: «قدرت‌های بزرگ همانند آمریکا عموماً تلاش دارند تا سهم خود از قدرت جهانی به حداکثر برسانند. سیاست قدرت، زمینه لازم برای هژمونی منطقه‌ای را به‌وجود می‌آورد. ارتش و یگان‌های عملیاتی نیروی هوایی، زمینی و دریایی هسته مرکزی قدرت بازیگران اصلی در رئالیسم تهاجمی است. در این فرآیند، هر بازیگر لازم است تا از آمادگی لازم برای جنگ برخوردار باشد. در این نگرش، جنگ اصلی‌ترین راهبردی است که دولت‌ها به‌کار می‌گیرند تا به قدرت نسبی نائل شوند.

اگرچه سازوکارهای دیگری همانند ایجاد موازنه و احاله مسئولیت در راهبرد قدرت‌های بزرگ وجود دارد، اما می‌توان محور اصلی کنش بازیگرانی همانند آمریکا و کشورهای اصلی اتحادیه اروپا را در قالب بازدارندگی و مبارزه با مهاجم تبیین نمود. بهره‌گیری از چنین الگوهایی، با نشانه‌های «بیانیه ولز» در سال ۲۰۱۴ و «بیانیه ورشو» در سال ۲۰۱۶ هماهنگی دارد. محور اصلی سیاست‌های جدید ناتو را می‌توان براساس فرآیندهایی از جمله قدرت‌سازی، آمادگی کنش عملیاتی، استحکام راهبردی و همچنین پاسخگویی در مناطق بحرانی دانست.

۱. اطمینان‌سازی راهبردی و چندجانبه‌گرایی تهاجمی ترامپ به ناتو

ترامپ تلاش دارد تا هزینه‌های دفاع منطقه‌ای ایالات متحده را از طریق بازیگران هم‌پیمان تأمین نماید. مشارکت ترامپ در اجلاس رهبان کشورهای عضو پیمان آتلانتیک در ۲۵ می ۲۰۱۷ را می‌توان به‌عنوان نقطه عطف جدیدی در سیاست‌های امنیتی و راهبردی ایالات متحده دانست. روندی که می‌تواند زمینه‌های لازم برای کنترل بازیگران منطقه‌ای و وادارسازی آنان به هزینه‌های جدید دفاعی و امنیتی در چارچوب پیمان‌های

منطقه‌ای را امکان پذیر سازد. محور اصلی چندجانبه‌گرایی تهاجمی را مازاد قدرت تشکیل می‌دهد. ترامپ بر این موضوع تأکید دارد که آمریکا باید از قابلیت راهبردی خود در فضای چندجانبه‌گرایی برای مقابله با تهدیدات دوجانبه و چندجانبه استفاده نماید. بهره‌گیری از سازوکارهای اطمینان‌ساز محور اصلی سیاست امنیتی ترامپ در ارتباط با فعالیت‌های راهبردی پیمان آتلانتیک شمالی خواهد بود. اطمینان‌سازی به معنای آن است که کشورها از سازوکارهای قدرت، ائتلاف و مانورهای راهبردی برای حداکثرسازی قدرت بهره می‌گیرند (Kroenig, 2017: 2).

نشانه‌های اطمینان‌سازی را می‌توان در سیاست‌های امنیتی و الگوهایی مشاهده نمود که مربوط به چگونگی نقش‌یابی در حوزه سیاست بین‌الملل می‌باشد. هر دوران تاریخی شکل خاصی از الگوهای امنیت‌سازی را امکان‌پذیر می‌سازد. نشانه‌های اطمینان‌سازی را می‌توان در الگوی گسترش ناتو، نهادینه‌سازی ناتو و مشارکت با بازیگران حاشیه‌ای ناتو مورد توجه قرار داد. جنگ سرد در سال ۱۹۸۹ در حال پایان یافتن بود. بیانیه هلسینکی آثار خود را در الگوهای رفتاری ناتو به جا گذاشت.

آنچه که در سال ۱۹۹۳ با عنوان «گسترش ناتو به شرق» مطرح شد را می‌توان جداسازی کشورهای اروپای شرقی از بازیگرانی دانست که روسیه از آنان به عنوان «خارج نزدیک» نام می‌برد. با خاتمه جنگ سرد، اعضای ناتو که تا پیش از این بر مفهوم «دفاع دسته جمعی» به عنوان مبنای تأسیس این سازمان منطقه‌ای تأکید می‌کردند، در جلسه‌های مختلف مفهوم «امنیت دسته‌جمعی» را جایگزین «دفاع دسته جمعی» کردند. حال آنکه امنیت جمعی در حیطه وظایف سازمان‌های منطقه‌ای و امنیت جمعی نبوده و طبق منشور ملل متحد، به عهده شورای امنیت ملل متحد می‌باشد. یک سازمان مبتنی بر دفاع دسته جمعی، مایل است از اعضای خود در مقابل تعرضات و تهاجمات خارجی دفاع کند، در حالیکه ضرورت امنیت دسته جمعی منجر به ایفای نقش‌های متنوع‌تری در ارتباط با عملکرد سازمانی پیمان آتلانتیک شمالی در مناطق مختلف جغرافیایی می‌شود (محمدی، ۱۳۸۸: ۵۱). روند گسترش ناتو در سال‌های پایانی دهه ۱۹۹۰ ماهیت ساختاری و تکاملی پیدا کرد. در نشست سران آتلانتیک شمالی در پنجاهمین سالگرد تأسیس ناتو ۲۳ و ۲۴ آوریل ۱۹۹۹، سران دولت‌های عضو، مفهوم «راهبرد جدید ناتو» را به تصویب

رساندند. در این اجلاس گسترش ناتو و توانمندی دفاعی با هدف حصول اطمینان از توانایی انجام تمامی ماموریت‌های چند ملیتی، انجام گرفت. هریک از این گونه اقدامات به منزله فرایندی محسوب می‌شود که امنیت سازی و قدرت سازی را در قالب امنیت دسته جمعی و با الگوهای امنیت پیش دستانه تحقق می‌بخشد (Kaplan, 2004: 14).

با توجه به فرایند تحولات ساختاری و کارکردی ناتو در سال‌های بعد از جنگ سرد، می‌توان به این جمع بندی رسید که پیمان آتلانتیک شمالی پیش از آنکه ماهیت دفاعی با رویکرد بازدارنده داشته باشد، دارای جهت‌گیری امنیتی بوده و به همین دلیل است که از اقدامات متنوعی در چارچوب چندجانبه‌گرایی راهبردی بهره می‌گیرد. کوپچان بر این باور است که: «ناتو رفته رفته از تعهد ماده ۵ معاهده آتلانتیک شمالی عدول نموده و به سمت سیستم امنیت دسته جمعی حرکت کرده است و بر این اساس فعالیت‌های خود را جهت حفظ صلح و اجرای صلح و مقابله با تهدیدات خارجی و نیز تهدیدات ناشی از منازعات داخلی متمرکز نموده و عملیات‌های چند جانبه را در اقصی نقاط اروپا سامان داده است» (کوپچان، ۱۳۸۳: ۵۲).

در این شرایط مهم‌ترین مسئله را می‌توان دوام ناتو در سال‌های بعد از جنگ سرد دانست. تمامی نظریه پردازان رئالیسم ساختاری از جمله کنث والتز بر ضرورت همبسته‌سازی ساختار آتلانتیک شمالی با شکل‌بندی‌های جدید سیاست بین‌الملل تأکید داشته‌اند. در این ارتباط، والتز موضوع مربوط به گسترش ناتو را انعکاس سیاست قدرت در فضای ساختاری جدید می‌داند که زیربنای موضوع قدرت‌سازی و امنیت‌سازی بوده است. (Waltz, 1993: 14).

مشابه چنین رویکردی از سوی مرشایمر در سال ۱۹۹۰ مطرح شد. مرشایمر براساس مطالعات تاریخی به این جمع‌بندی رسید که تهدید در دوران بعد از جابه‌جایی ساختاری افزایش می‌یابد. بنابراین لازم است تا کشورها از سازوکارهای مربوط به قدرت‌سازی فزاینده برای کنترل بازیگران شکست‌خورده و یا در حال فرسایش استفاده نمایند. انگیزه‌های شتاب‌زده مرشایمر را می‌توان بخشی از واقعیت‌های فضای سیاست بین‌الملل برای مقابله با تهدیدات مبهم در شرایط نامشخص دانست. به همین دلیل است که ناتو

می‌بایست از سازوکارهای لازم برای «مدیریت امنیت نهادینه‌شده» برخوردار شود.
(Mearsheimer, 2007: 8)

۱-۱. بازدارندگی پیشدستانه در راهبرد دفاعی ترامپ

واقعیت آن است که سیاست راهبردی ترامپ براساس تحقق بازدارندگی یکجانبه حاصل شده است. بازدارندگی یکجانبه با شاخص‌های مربوط به کنش پیشدستانه و اقدامات اطمینان‌ساز پیوند می‌یابد. جیمز متیس وزیر دفاع ایالات متحده در دوران ترامپ برای تحقق چنین اهدافی از سازوکارهای مربوط به دیپلماسی اتحاد بهره گرفته شده است. دیپلماسی اتحاد یکی از اصلی‌ترین الگوهای رفتاری کشورها در سیاست بین‌الملل محسوب می‌شود. به عبارت دیگر، کارکرد اتحادها تحت تأثیر فرایند اصلی رفتار کشورها قرار دارد (Rose, 2017: 4).

دیپلماسی اتحاد زمینه‌های لازم برای قدرت‌سازی پیرامونی را به‌وجود آورد. شاید بتوان چنین رویکردی را به‌عنوان بخشی از جامعه‌پذیری کشورهای جدید عضویت‌یافته در ناتو دانست. هر گاه بازیگران سیاست بین‌الملل، اهداف متفاوت و متنوعی را مورد پیگیری قرار دهند، در آن شرایط زمینه برای تغییر در کارکرد سازمانی و الگوی کنش راهبردی آنان فراهم می‌گردد. به طور کلی گسترش کارکرد سازمانی ناتو را می‌توان انعکاس تغییرات شکل گرفته در جایگاه سیاسی و امنیتی امریکا در نظام بین‌الملل دانست.

بهره‌گیری از نظریه ائتلاف و اتحاد می‌تواند زیرساخت‌های لازم برای امنیت‌سازی جدید را به‌وجود آورد. اگر دهه ۱۹۹۰ مشابه سال‌های دوران ترومن بود، می‌توان به این جمع‌بندی رسید که سال‌های دهه دوم قرن ۲۱ که ناتو از سازوکارهای مربوط به «اطمینان‌سازی راهبردی» بهره گرفته را می‌توان انعکاس نیازهای مشابه با دهه ۱۹۵۰ یعنی دوران ریاست جمهوری آیزنهاور دانست. در هر دو دوران تاریخی زمینه برای گسترش ناتو به‌وجود می‌آید. با توجه به چنین ضرورت‌هایی است که هرگونه تحول در سیاست و ساختار نظام بین‌الملل، زمینه‌های لازم برای دگرگونی در کارکرد سازمانی ناتو را فراهم می‌سازد.

۲-۱. تحول سازمانی ناتو و چندجانبه‌گرایی تهاجمی

چندجانبه‌گرایی تهاجمی دارای سازوکارهای اطمینان‌ساز در کنش راهبردی خواهد بود. هرگونه تحول سازمانی نیازمند آن است که نقش‌های جدیدی برای هر سازمان و مجموعه ساختاری ایجاد شود. به طور کلی می‌توان فرایندهایی را مورد ملاحظه قرار داد، که به موجب آن حوزه فعالیت‌های سازمانی هر مجموعه‌ای دچار تغییر و دگرگونی می‌شود. به این ترتیب، پیمان آتلانتیک شمالی توانست سازوکارهای جدیدی از کنش سازمانی را در ارتباط با این مجموعه فراهم آورد. تغییر در کارویژه‌های سازمانی پیمان‌های دفاعی و امنیتی، جهت‌گیری آینده آنان را شکل می‌دهد. به همین دلیل است که پیمان آتلانتیک شمالی در سال‌های بعد از جنگ سرد، رویکردهای الگویی و رهیافت‌های راهبردی خود را تغییر داده است (Jeffrey & Eisenstadt, 2016: 72).

پیمان‌های دفاعی بر اساس رویکرد امنیتی مشخصی سازماندهی می‌شوند. هر ائتلافی دارای اهداف راهبردی خاص خود می‌باشد. بر اساس نگرش کارکردگرایی سازمانی، ائتلاف‌ها صرفاً در شرایطی از جایگاه و بقاء لازم برخوردار می‌شوند که بتوانند کارکرد خود را تغییر دهند. طرح موضوعاتی از جمله: مقابله با تروریسم، مقابله با سلاح‌های کشتار جمعی، مقابله با نسل‌کشی و همچنین انجام عملیات نظامی در چارچوب مداخلات انسان دوستانه را می‌توان در زمره تغییراتی دانست که در کارکرد سازمانی پیمان آتلانتیک شمالی در دوران بعد از جنگ سرد شکل گرفته است (Mearsheimer, 2007: 33). کیسینجر رویکرد موازنه امنیتی را برای مقابله با تهدیدات پیش‌بینی نشده نیز تبیین کرده است. کتاب «نظم جهانی» به موضوعاتی اشاره دارد که با ضرورت‌های امنیتی آمریکا پیوند دارد. رویکرد کیسینجر معطوف به شرایطی است که موازنه‌گرایی با انجام اقداماتی همانند کنش‌گرایی پیوند یابد. هر بازیگری می‌تواند در فضای موازنه مؤثر بخشی از سیستم امنیت دسته‌جمعی تلقی شود. از جمله این تغییرات می‌توان به جایگزینی شرایطی اشاره داشت که الگوی امنیت دسته جمعی را جایگزین الگوی دفاع دسته جمعی نموده است (Kissinger, 2014: 96).

۲. گذار ناتو از امنیت دسته‌جمعی به چندجانبه‌گرایی تهاجمی

اصلی‌ترین ویژگی سیاست راهبردی ترامپ در ارتباط با پیمان‌های منطقه‌ای را می‌توان بهره‌گیری از الگوهایی دانست که معطوف به کاربرد قدرت خواهد بود. اطمینان‌سازی راهبردی، بخشی از سازوکارهای مربوط به کنش تهاجمی ناتو در دوران ترامپ تلقی می‌شود. چنین روندی را می‌توان به‌عنوان پایان سازوکارهای مربوط به امنیت دسته‌جمعی در ناتو دانست. الگوی امنیت دسته‌جمعی به معنای آن است که پیمان آتلانتیک شمالی وظیفه دارد تا روندهای امنیت‌سازی را در دستور کار قرار دهد (Ikenberry, 2017: 35). فرآیندهای تحول ناتو براساس میزان قدرت راهبردی ایالات متحده حاصل‌گردیده است. نظریه‌پردازان راهبردی به این موضوع اشاره دارند که امنیت، قدرت و ساختار در پیوند با یکدیگر معنا می‌یابد. امنیت‌سازی می‌تواند در قالب کنش مرحله‌ای و یا اقدامات پیش‌دستانه شکل گیرد. هر گونه تحول در جایگاه سازمانی پیمان آتلانتیک شمالی در سال‌های بعد از جنگ سرد را باید معطوف به تغییر در جهت‌گیری از وضعیت دفاعی به رویکرد پیش‌دستانه دانست. اقدامات پیش‌دستانه صرفاً از طریق سازوکارهای امنیت دسته‌جمعی قابل تفسیر می‌باشد (Berzezinski, 1999: 35).

هرگونه کنش راهبردی ترامپ تابعی از سازوکارهای مربوط به قدرت و راهبرد آمریکا در دوران جنگ‌های هویتی و نقش‌یابی گروه‌های گریز از مرکز تلقی می‌شود. اقدامات راهبردی ناتو در سال‌های بعد از جنگ سرد معطوف به مقابله با تهدیدات پیرامونی‌گردیده و کشورهای مرکزی پیمان آتلانتیک شمالی انجام چنین اقداماتی را در قالب سازوکارهای کنش پیش‌دستانه تنظیم نمودند. نماد چنین فرآیندی را می‌توان در ارتباط با الگوی کنش راهبردی آمریکا در دوران ریاست‌جمهوری جرج بوش پسر مورد توجه قرار داد. ناتو هرگونه اقدام راهبردی را معطوف به «اجماع ژئوپلیتیکی و راهبردی» کشورهای عضو دانست (Jeffrey & Eisenstadt, 2016: 74).

انجام هر گونه اقدام راهبردی براساس ضرورت‌های امنیت دسته‌جمعی تبیین می‌شود. نشانه‌های امنیت دسته‌جمعی معطوف به آن است که اگر یک عضو یا گروهی از اعضای پیمان در معرض تهدید خارجی قرار گرفته یا مورد تهاجم واقع شوند، به دفاع از کشور یا کشورهای مورد تعرض بپردازند. این در حالی است که «امنیت دسته‌جمعی» تلاشی

سازمان یافته در جهت تضمین امنیت در داخل مجموعه‌ای از دولت‌های مستقل می‌باشد. به عبارت دیگر، امنیت دسته جمعی به منزله بخشی از فرایند قدرت سازی محسوب می‌شود که می‌تواند بر فضای سیاست، جهت گیری سیاسی و الگوهای کنش بازیگران در طولانی مدت تأثیر به جا گذارد. به هر میزان که ضرورت‌های امنیت سازی از اهمیت بیشتری در رویکرد دبیرخانه ناتو برخوردار می‌شود، میزان مداخله گرایی امریکا و کشورهای عضو ناتو افزایش بیشتری پیدا خواهد کرد (Walt, 1987: 65).

۱-۲. فرآیند جامعه‌پذیری راهبردی کشورهای عضو ناتو

جامعه‌پذیری راهبردی بخشی از سیاست امنیتی کشورها و پیمان‌های منطقه‌ای محسوب می‌شود. گسترش ناتو نشانه‌هایی از جامعه‌پذیری راهبردی را منعکس می‌سازد. امریکا تلاش دارد تا الگوهای امنیت‌سازی را در بین سایر کشورهای عضو پیمان آتلانتیک شمالی گسترش دهد. سیاست امنیتی امریکا توانسته است نگرش‌های ملی کشورهای عضو پیمان ناتو را به‌گونه تدریجی تغییر دهد. چنین رویکردهایی بر سیاست نظامی، دفاعی و امنیتی کشورهای عضو ناتو برای مشارکت در ائتلاف‌های امنیتی و پاسخگویی در محیط پیرامونی نقش تعیین‌کننده‌ای را به‌جا گذاشته است. هرگاه تهدید جدیدی ظهور پیدا می‌کند، زمینه برای تغییر در الگوهای رفتاری ناتو نیز به‌وجود می‌آید. تحرک ناتو در این دوران افزایش یافته است. (ویلیامز، ۱۳۹۰: ۴۵۶).

تحول در فرایندهای قدرت‌سازی در سیاست بین الملل ایجاب می‌نماید که امریکا از نقش موثرتری در سازماندهی شکل بندی‌های قدرت برخوردار باشد. به عبارت دیگر، ایالات متحده تلاش دارد تا از طریق گسترش نهادهای بین المللی امنیتی، با تهدیدات کم شدت مقابله نماید. مقابله با تهدیدات کم شدت در شرایطی از اهمیت و مطلوبیت برخوردار است که زمینه‌های لازم برای افزایش تحرک عملیاتی کشورهای عضو پیمان ناتو در مناطق مختلف جغرافیایی و علیه بازیگران هدف را به وجود آورند. مقابله با بحران‌ها را می‌توان اصلی‌ترین کارویژه ناتو در محیط‌های منطقه‌ای دانست (برژینسکی، ۱۳۹۲: ۱۹۸).

با توجه به چنین فرایندی، ویلیام کوهن^۱ وزیر دفاع امریکا در دوران ریاست جمهوری کلینتون که خود نقش موثری در تحول کارکرد پیمان ناتو ایفا نموده است، دکترین جدید ناتو را بر اساس توسعه نهادهای عملیاتی و هماهنگ سازی بازیگران مختلف برای مقابله با تهدیدات آینده تفسیر می‌نماید. به همین دلیل است که ناتو باید به عنوان نمادی از امنیت سازی در فرایند تهدیدات منطقه‌ای ایفای نقش نماید. کارویژه‌های اصلی پیمان ناتو در نگرش کوهن ماهیت عملیاتی دارد. وی در این ارتباط تاکید دارد که:

«ناتو باید خود را برای آینده مهیا کند، سیستمی را توسعه دهد که قابل بسیج^۲، انعطاف‌پذیر^۳ و قابل اتکا^۴ باشد. ناتو باید قدرت مدرن نظامی را دربرگیرد [تا جایی که] بتواند در بیشتر اوقات از عهده عملیات در وضعیت‌های دشوار بیرون بیاید. مقابله با تهدیدات در دوران بعد از جنگ سرد جایگاه موثرتری در ساختار دفاعی ناتو خواهد داشت. بنابراین ناتو باید سازماندهی عملیاتی خود را به گونه‌ای تنظیم نماید که در هر مقطع زمانی از توانایی لازم برای مقابله با تهدیدات منطقه‌ای و کم شدت برخوردار باشد. جنگ‌های منطقه‌ای اصلی‌ترین مأموریت ناتو در سال‌های آینده خواهد بود» (Kohen, 1994: 8).

۲-۲. فرآیند تحول جامعه‌پذیری راهبردی به الگوهای اطمینان‌ساز

الگوهای اطمینان‌ساز نمادی از ائتلاف راهبردی کشورها محسوب می‌شود. هر بازیگر منطقه‌ای و بین‌المللی نیازمند بهره‌گیری از سازوکارهایی برای اطمینان‌بخشی، همکاری‌گرایی و مشارکت عملیاتی در ائتلاف‌های راهبردی خواهد بود. چنین الگویی محور اصلی سیاست خارجی آمریکا در دوران دونالد ترامپ محسوب می‌شود. فرآیند تحقق چنین اهدافی را مربوط به سال‌های دهه دوم قرن ۲۱ دانست. شاید بتوان بیانیه ولز در ۵ سپتامبر ۲۰۱۴ منتشر شد را به‌عنوان محور اصلی سیاست امنیتی ناتو در محیط پیرامونی دانست (Kroenig, 2017: 23)

1- William kohen
2- Mobilization
3- Flexibility
4- Reliable

در روند رقابت‌های انتخابات ریاست جمهوری آمریکا در آگوست، سپتامبر و اکتبر ۲۰۱۶ موضوع قدرت‌سازی و مقابله با تهدیدات را می‌توان در زمره برنامه‌های اصلی کاندیدای محافظه‌کار همانند ترامپ دانست. هر یک از افراد یادشده بر این اعتقاد بودند که آمریکا نمی‌تواند هزینه‌های دفاع امنیتی کشورهای اروپایی را تأمین نماید. در چنین فضایی زمینه برای طرح رویکردهای امنیتی جدید برای نقش‌یابی پیمان آتلانتیک شمالی در چارچوب بیانیه ولز و بیانیه ورشو به وجود آمده است.

چنین رویکردی به مفهوم آن است که امکان تجدیدنظر در سیاست‌های امنیتی آمریکا در حوزه ناتو وجود دارد. واقعیت آن است که ناتو بدون آمریکا نمی‌تواند دوام چندانی داشته باشد. به همان گونه‌ای که جامعه ملل بدون ایالات متحده در سال‌های بعد از جنگ جهانی اول نتوانست روندهای صلح‌سازی را تضمین نماید. به این ترتیب، نشانه‌هایی از تحول در الگوهای راهبردی ناتو در دوران ترامپ وجود دارد. ترامپ تلاش دارد تا هزینه‌های کمتری برای روندهای امنیت‌سازی آمریکا در محیط منطقه‌ای و بین‌المللی تخصیص دهد.

هریک از رویکردهای ارائه شده توسط نظریه پردازان امنیتی بیانگر این موضوع می‌باشد که ناتو فرایندی را سپری نموده است که عبور از فضای دفاعی به شرایط کنش امنیتی را اجتناب ناپذیر می‌سازد. به عبارت دیگر، ضرورت‌های ساختار جدید نظام بین‌الملل ایجاب می‌کند که نشانه‌هایی از قدرت‌سازی و امنیت‌گرایی مورد توجه بازیگرانی قرار گیرد که از جایگاه و اهمیت موثرتری در سلسله مراتب نظام بین‌الملل برخوردارند. ائتلاف‌سازی در راهبرد امنیتی ناتو از این جهت اهمیت دارد که زمینه‌های لازم برای نقش‌یابی نهادهای راهبردی جنگ سرد در دوران امنیت آشوب‌زده را اجتناب‌ناپذیر می‌سازد.

نشانه‌های کنشگری در سیاست امنیتی آمریکا و کشورهای عضو ناتو از پایان جنگ سرد آغاز شد. در هر دوران تاریخی شاهد ظهور نشانه‌هایی از نقش‌یابی نیروهای نظامی و امنیتی ائتلاف در مقابله با بحران‌های منطقه‌ای می‌باشیم. نقطه عطف چنین فرآیندی مربوط به سال ۲۰۰۳ بوده است. در این دوران، بخش قابل توجهی از کشورهای عضو پیمان شمالی به‌ویژه کشورهای اروپای شرقی در روند اشغال عراق مشارکت داشتند.

مشارکت این کشورها را می‌توان آغازی در ارتباط با ائتلاف‌سازی و کنشگری راهبردی کشورهای عضو پیمان ناتو دانست (Weitsman, 2004: 19).

۳. زیرساخت‌های چندجانبه‌گرایی تهاجمی ناتو

چندجانبه‌گرایی تهاجمی ناتو در دوران دونالد ترامپ دارای ریشه‌های تاریخی، فرهنگی و راهبردی است. شکل‌بندی‌های قدرت در سیاست خارجی و امنیتی آمریکا با پیمان‌های امنیتی و راهبردی پیوند یافته است. فرآیندی که از دوران ریاست جمهوری هری ترومن آغاز گردید تا دوران ریاست جمهوری دونالد ترامپ ادامه یافته و می‌توان به این جمع‌بندی رسید که سازوکارهای کنش تهاجمی به‌ویژه در قالب چندجانبه‌گرایی بخشی از فرآیندهای سیاست خارجی آمریکا است. ضرورت‌های راهبردی جدید سیاست بین‌الملل، آثار خود را در کنشگری ناتو به‌جا گذاشت (Philip, 2017: 54).

در این فرآیند، سیاست ناتو از یک «سازمان دفاع جمعی»^۱ در برابر اتحاد شوروی، به یک سازمان «امنیت جمعی»^۲ در برابر جبهه مقاومت تغییر یافته است. تا پیش از آن، شعار ناتو برای حفظ انسجام درونی خود در دوران جنگ سرد عبارت بود از: «امنیت اعضا تفکیک ناپذیر است»، اما شعار این سازمان برای گسترش خود در این زمان، به این صورت که: «امنیت تفکیک ناپذیر است»^۳، تغییر یافته است. شاید بتوان اصلی‌ترین تحول سازمانی و کارکردی پیمان آتلانتیک شمالی در دوران بعد از جنگ سرد را تبدیل ضرورت‌های دفاعی به سازوکارهای امنیتی دانست (Wright, 1999: 25).

زمانی که امنیت دسته جمعی نقش محوری در سیاست راهبردی ایالات متحده و کشورهای عضو ناتو پیدا می‌کند، در آن شرایط طرح مفاهیمی چون «مدیریت بحران و مشارکت در عملیات صلح» به عنوان محور اصلی سیاست‌گذاری امنیتی تلقی می‌شود. الگوی رفتار کشورهای عضو پیمان آتلانتیک شمالی از سال‌های بعد از فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی در روند مدیریت بحران تلقی می‌شود. مدیریت بحران را می‌توان بخشی از اقدامات مربوط به امنیت‌سازی در قالب جامعه امنیتی دانست.

1- Collective Defense
2- Collective Security
3- Security is Indivisible

کشورهای غربی، الگوی جامعه امنیتی را تبیین و سازماندهی کردند. جامعه امنیتی به منزله نقش مشارکت آمیز گروهی از کشورهایی محسوب می‌شود که از انگیزه لازم برای نقش آفرینی در شرایط بحران و تهدید برخوردارند. در اجلاس‌های امنیتی بعد از جنگ سرد، کشورهای عضو ناتو به نهادسازی و فرایندسازی برای گسترش نقش بازیگران در محیط منطقه‌ای و بین‌المللی مبادرت نمودند. به گفته سین کای^۱: «توافق رم میان دولت‌های ناتو در کمک به جلوگیری از منازعات و مدیریت بحران، شکل امنیت دسته جمعی دارد» (Kay, 1998: 6).

نشانه‌های سیستم امنیت جمعی به‌گونه‌ای ظهور یافته که به‌موجب آن هر یک از بازیگران مؤثر در پیمان آتلانتیک شمالی از انگیزه لازم برای نقش‌یابی امنیتی در محیط راهبردی برخوردار شدند. اقداماتی از جمله طرح هلسینکی را می‌توان به عنوان ابتکار سازمان یافته‌ای برای گسترش اقدامات راهبردی آمریکا و کشورهای پیمان آتلانتیک شمالی بعد از جنگ سرد دانست. کیسینجر نیز در این خصوص معتقد است: «طرح هلسینکی و اعلامیه اجلاس سران آمریکا و روسیه در سال ۱۹۹۷ ناتو را از شکل یک اتحادیه به سوی یک سیستم امنیت جمعی سوق می‌دهد. در حالیکه یک اتحادیه خود را متعهد به دفاع از یک سرزمین مشخص می‌نماید، سیستم امنیت جمعی نه در صدد دفاع از قلمرو مشخصی است و نه استراتژی مشخصی برای دفاع از آن دارد» (Kissinger, 2001: 4).

آنچه که در بیانیه ولز و در قالب افزایش قابلیت‌های ناتو در محیط بحرانی آورده شده را می‌توان نشانه‌هایی از سیاست امنیت جمعی کشورهای عضو ناتو برای مقابله با تهدیدات احتمالی دانست. در بیانیه ولز ناتو تلاش دارد تا زمینه نقش‌یابی بازیگرانی را به‌وجود آورد که در ساختار دوقطبی مشارکت امنیتی چندانی نداشته‌اند. تغییر در ساختار نظام سیاسی و بین‌المللی را می‌توان در زمره اصلی‌ترین نشانه‌های شکل‌گیری فرآیندی دانست که مشارکت جمعی برای مقابله با تهدیدات منطقه‌ای را امکان‌پذیر می‌سازد (Yost, 2014: 41) در شرایطی که پیمان آتلانتیک شمالی در ساختار دوقطبی کارکرد خود را از دست می‌دهد، طبیعی است که نقش موثرتری در ساختار بین‌المللی بعد از جنگ سرد ایفا نماید. هم‌اکنون تهدیدات پیمان ناتو فراروی تمامی کشورهای منطقه‌ای قرار

1- Sean Kay

گرفته است. ساختار دفاعی کشورهای همانند ایران در دوران بعد از جنگ سرد نیاز قابل توجهی به بهره‌گیری از الگوهایی دارند که زمینه‌های لازم برای رویارویی متقابل با تهدیدات امنیتی پیمان آتلانتیک شمالی را فراهم سازد. نشانه‌های گسترش تحرک عملیاتی پیمان ناتو را باید در ادبیات سیاسی، اجلاس‌های امنیتی و آرایش نیروهای دفاعی دانست (لافه، ۱۳۷۶: ۲۸).

۳-۱. فرآیندهای تحول الگوی امنیت جمعی ناتو به چندجانبه‌گرایی تهاجمی

گام اول در فرآیند چندجانبه‌گرایی تهاجمی ناتو در دوران ترامپ را می‌توان مربوط به سازوکارهایی دانست که در قالب امنیت دسته‌جمعی شکل گرفته است. سیستم امنیت جمعی براساس نشانه‌های رفتاری و الگوی کنش بازیگران تبیین می‌شود. بسیاری از بازیگران محیط امنیت منطقه‌ای در روند امنیت‌سازی نیازمند بهره‌گیری از سازوکارهایی برای کنترل بحران خواهند بود. در بیانیه ولز به این موضوع اشاره شده است که محیط امنیتی ناتو در حال نقش‌یابی بازیگران امنیتی جدید است. شاید بتوان تروریسم تکفیری را در زمره چنین نیروهایی دانست.

افزایش قابلیت‌های راهبردی ناتو در محیط پیرامونی عامل اصلی تقویت سیستم امنیت جمعی و بهینه‌سازی الگوهای عملیاتی برای تقویت دفاع دسته‌جمعی خواهد بود. روند کنش تهاجمی ناتو از سال ۱۹۹۱ به گونه قابل توجهی ارتقاء یافته است. حمله نظامی کشورهای عضو ناتو به عراق در چارچوب قطعنامه شورای امنیت را می‌توان به عنوان اولین انحراف در ساختار و کارکرد امنیتی ناتو دانست. مداخله در بوسنی را می‌توان دومین تلاش ناتو برای تأمین مشروعیت امنیتی و دفاعی در مناطق بحرانی دانست. برخی اعتقاد دارند که اعضاء این سازمان با حمله به یوگسلاوی اصول مسلمی از حقوق بین‌الملل را مورد خدشه قرار داده است که اعتبار و قانونی بودن ساختار خود را به عنوان یک پیمان و یک سازمان حافظ امنیت دفاعی زیر سؤال برده است.

روندهای افزایش تحرک امنیتی ناتو معطوف به مقابله با بازیگرانی گردید که در سال‌های ۲۰۱۰ به بعد نیز در معرض اقدامات نظامی و امنیتی ناتو قرار گرفتند. کنش تهاجمی در استراتژی پیمان ناتو به گونه مرحله‌ای تصاعد پیدا می‌کند. حمله هواپیماهای کشورهای اروپایی عضو پیمان ناتو به لیبی با ماده ۲ منشور ملل متحد و همچنین با ماده ۵ پیمان

آتلانتیک شمالی مغایرت دارد. اگرچه پیمان ناتو در ابتدای تأسیس و فعالیت خود به عنوان نهاد تدافعی سازماندهی شد، اما در دوران بعد از جنگ سرد فعالیت‌های سازمانی خود را بر اساس رویکرد تهاجمی تنظیم کرده است (Clark, 2002: 9-11). گسترش سیستم امنیت منطقه ناتو با ضرورت‌های مداخله‌گرایی و توسعه‌گرایی آمریکا در محیط پیرامونی هماهنگی و پیوند دارد. رابرت کیگان از رابطه قدرت و کنش عملیاتی تفسیر نئورئالیسم تهاجمی را ارائه می‌دهد. کیگان بر این اعتقاد است که اگر کشوری در صدد باشد تا از ابزار نظامی برای حل موضوعات خود استفاده نماید، همانند فرد چکش به دستی است که برای حل موضوعات، همه چیز را به شکل میخ می‌بیند. براساس چنین رویکردی است که کارگزاران پیمان آتلانتیک شمالی تلاش همه جانبه خود را برای کاربرد قدرت نظامی در مناطق مختلف جغرافیایی به کار گرفته‌اند. چنین روندی از جریان همکاری کامل در حفظ صلح و اقدام اجرایی در بوسنی و تحت مجوز شورای امنیت، در قضیه کوزوو چرخش اساسی پیدا کرده و خود به جای سازمان ملل عمل می‌کند (کیگان، ۱۳۸۲: ۲۵).

۲-۳. عملیات پیشدستانه و سازوکارهای اطمینان‌بخش در راهبرد دفاعی ناتو

کشورهای عضو پیمان ناتو در سال ۲۰۰۳ رویکرد مثبتی نسبت به جنگ پیشدستانه جورج بوش پسر نشان ندادند. مشابه چنین وضعیتی را می‌توان در انگاره سیاست خارجی و امنیتی کشورهای عضو پیمان ناتو در دوران ترامپ دانست. علت اصلی استنکاف کشورهای اصلی پیمان ناتو در ارتباط با جنگ پیشدستانه را می‌توان ناشی از هزینه‌های راهبردی حمله نظامی آمریکا به عراق دانست. کشوری که دارای شکاف‌های اجتماعی بوده و زمینه‌های لازم برای بحران‌های منطقه‌ای را به وجود آورده است. جنگ پیشدستانه را اولین بار جورج بوش در سال ۲۰۰۳ و در فرآیند اشغال نظامی عراق مورد استفاده قرار داد. در این ارتباط، شورای امنیت سازمان ملل هیچگونه توافقی با انجام عملیات نظامی آمریکا در عراق نداشت. به همین دلیل است که اجلاسیه استانبول را می‌توان به‌عنوان توجیهی برای پذیرش الگوی رفتاری آمریکا در ارتباط با محیط پیرامون دانست. اجلاسیه استانبول در ۲۸ ژوئن ۲۰۰۴ برگزار گردید و زمینه‌های لازم برای تشکیل نیروی واکنش سریع ناتو را به وجود آورد.

چنین رویکردی را می‌توان در بیانیه ولز که در ۵ سپتامبر ۲۰۱۴ برگزار شد نیز مشاهده نمود. نیروهای واکنش سریع ناتو اصلی‌ترین وظیفه خود را در جهت مقابله با بحران‌های منطقه‌ای قرار خواهند داد. گروه‌های تکفیری بخشی از واقعیت کنش عملیاتی ناتو در آینده محسوب می‌شود. اگرچه آمریکا و برخی از کشورهای اروپایی برای مقابله با تهدیدات امنیتی جدید مشارکت دارند، اما این روند به‌گونه تدریجی منجر به نقش‌یابی بازیگران اروپایی دیگر همانند لهستان و برخی از کشورهای منطقه‌ای مثل ترکیه خواهد شد (Sakwa, 2015: 25). رویکرد کنش پیشدستانه در سیاست امنیتی آمریکا و پیمان آتلانتیک شمالی مربوط به سال‌های ۲۰۰۳ به بعد می‌باشد. چنین رویکردی را می‌توان انعکاس سیاست مبارزه با تروریسم در رویکرد امنیتی ایالات متحده دانست. گروه‌های محافظه کار در سیاست امنیتی آمریکا، موضوع جنگ پیشدستانه را در سال ۱۹۹۷ مورد تاکید قرار دادند. رویکرد جنگ پیشدستانه نه تنها در سیاست دفاعی و امنیتی آمریکا مورد استفاده قرار گرفت، بلکه نشانه‌های آن را می‌توان در ارتباط با ناتو نیز مورد ملاحظه قرار داد.

انتخاب راهبرد جنگ همه جانبه به عنوان راهبرد رسمی ناتو برای مقابله با تهدیدهای نامتقارن و غیرقابل پیش‌بینی تنها در کنار انتخاب عملیات پیشدستانه می‌تواند مفید واقع شده و هریک نیز بدون دیگری امنیت اتحادیه را تضمین نخواهند نمود. اعلامیه سران ناتو در استانبول که با نام «امنیت ما در عصر جدید» در تاریخ ۲۸ ژوئن ۲۰۰۴ منتشر گردید، مناطق جغرافیایی مورد توجه خود را مشخص ساخت. افغانستان، عراق، بالکان، مدیترانه، قفقاز، آسیای مرکزی، اوکراین و روسیه مناطق مورد توجه ناتو می‌باشند که در این اعلامیه از آنها نام برده شد و راهبرد و سیاست خود را در خصوص هریک از آن مناطق مشخص نموده است.

هنگامی که در اوایل نوامبر ۲۰۰۲ نشست سران کشورهای عضو این سازمان در پراگ برگزار شد، اعضای ناتو فقط حمایت خود را از اجرای قطعنامه ۱۴۴۱ سازمان ملل متحد اعلام داشتند. آن‌ها صرفاً خواستار حل و فصل بحران عراق از طریق سازمان ملل بودند. یک ماه بعد، زمانی که آمریکا سناریوهای مختلف حمله به عراق را به اعضای ناتو

پیشنهاد کرد، اعضای سازمان همچنان بر موضع قبلی خود که عدم انجام اقدامات پیشدستانه در این بحران بود، پافشاری می‌کردند.

بیانیه ولز را می‌توان ادامه اجلاسیه استانبول برای نقش‌یابی ناتو در مقابله با بحران‌های منطقه‌ای دانست. با تشکیل اجلاسیه استانبول در ژوئن ۲۰۰۴، نوعی آتلانتیک‌گرایی جدید بر پایه مسائل پیش رو در قرن بیست و یکم مطرح شد. برگزاری اجلاس سران پیمان آتلانتیک شمالی در ترکیه بیانگر نقش این کشور در انتقال نیروهای نظامی امریکا و سایر اعضای پیمان آتلانتیک شمالی به عراق بوده است. از سوی دیگر، این اجلاسیه نمادی از مشارکت سازمان یافته در عصر جدید محسوب می‌شود. مشارکتی که می‌تواند شکل‌بندی‌های امنیتی نوین را سازماندهی نماید.

موضوع اصلی بیانیه ولز را می‌توان تقویت ساختار دفاعی ناتو برای تحرک عملیاتی در محیط پیرامونی دانست. در سال ۲۰۱۴ نشانه‌هایی از تهدید روسیه در افکار عمومی کشورهای عضو پیمان آتلانتیک شمالی شکل گرفته بود. به همین دلیل است که بیانیه ولز دارای پیچیدگی‌های بیشتری در مقایسه با اجلاسیه استانبول در سال ۲۰۰۴ می‌باشد. در اجلاسیه استانبول، تلاش‌هایی جهت حل و فصل معضلات امنیتی بین کشورهای عضو ناتو انجام گرفت. در این اجلاسیه بر لزوم گسترش همکاری‌های میان پیمان آتلانتیک شمالی با کشورهای شمال آفریقا و خاورمیانه تأکید شد.

حمایت مرحله‌ای اعضای ناتو در اجلاسیه بروکسل از کشورهایی که مبادرت به اعزام نیروی نظامی در مشارکت با امریکا نموده بودند، به منزله پذیرش دو فاکتوی اقدامات پیشدستانه ناتو در عراق محسوب می‌شود. آنان اعلام داشتند که به حمایت و پشتیبانی از لهستان در هدایت نیروهای چندملیتی در جنوب عراق ادامه می‌دهند. علاوه بر آن این موضوع را مورد تأکید قرار دادند که از تلاش سایر کشورها از جمله بسیاری از متحدان ناتو در نیروهای چندملیتی برای عراق، که به درخواست دولت عراق مطابق با قطعنامه ۱۵۴۶ در عراق حضور دارند، تقدیر می‌نمایند.

بسیاری از نشانه‌های بیانیه ولز را می‌توان در ارتباط با جنگ‌های آینده تحلیل نمود. واقعیت‌های محیط امنیتی بیانگر آن است که جنگ‌های جدید در حال ظهور و گسترش است. بخش قابل توجهی از جنگ‌های جدید را می‌توان انعکاس الگوی موازنه منطقه‌ای

آمریکا در محیط پیرامونی دانست. اگر الگوی موازنه منطقه‌ای نتواند کارکرد خود را در محیط عملیاتی داشته باشد، طبیعی است که زمینه برای شکل‌گیری جنگ‌های جدید به وجود می‌آید. به همین دلیل است که در ۵ سپتامبر ۲۰۱۵ نیز شاهد شکل‌گیری «طرح عملیاتی ناتو» برای مقابله با تهدیدات جدید می‌باشیم. مقابله با تروریسم به عنوان دغدغه جدید سیاست بین‌الملل محسوب می‌شود. تروریسم را می‌توان بخشی از ضرورت‌های امنیت راهبردی دانست. تروریسم به موازات شورشگری گسترش قابل توجهی پیدا می‌کند. ایالات متحده برای متمرکزسازی کشورهای غربی برای مقابله با تروریسم و شورشگری، در صدد برمی‌آید تا از نهادهای امنیتی همانند پیمان آتلانتیک شمالی استفاده به عمل آورد. از سوی دیگر، سازوکارهای جدیدی برای امنیت سازی در دستور کار قرار می‌گیرد. امنیت سازی در شرایطی از اهمیت برخوردار می‌شود که جنگ‌های منطقه‌ای گسترش پیدا می‌کند. به این ترتیب پیمان آتلانتیک شمالی از جایگاه موثری برای امنیت سازی برخوردار می‌شود.

نتیجه‌گیری

چندجانبه‌گرایی تهاجمی ناتو در دوران دونالد ترامپ دارای زیرساخت‌های نهادی و راهبردی است. پیمان آتلانتیک شمالی به گونه‌ای تدریجی قابلیت عملیاتی و تاکتیکی خود را ارتقاء داده است. شکل‌گیری راهبرد ترامپ در فرآیند سیاست خارجی آمریکا دارای ریشه‌های تاریخی است. در این فرآیند، بیانیه ولز در ۵ سپتامبر ۲۰۱۴ را می‌توان محور اصلی راهبرد ناتو برای مقابله با تهدیدات جدید دانست. برای تحقق چنین اهدافی زمینه برای شکل‌گیری «طرح اجرایی» و «طرح عملیاتی» جدید ناتو فراهم شد. چنین روندی نشان می‌دهد که پیچیده‌شدن محیط امنیتی زمینه را برای نقش‌یابی راهبردی ناتو در پیرامون به وجود می‌آورد. رویکرد امنیتی ناتو در سال‌های بعد از جنگ سرد معطوف به متنوع‌سازی ساختار امنیت جمعی بوده است. چنین فرآیندی بیانگر آن است که ایالات متحده در دوران بعد از جنگ سرد گسترش حوزه نفوذ خود را از طریق سازوکارهای نهادگرا ارتقا داده است. به همین دلیل است که می‌توان نشانه‌هایی از نهادگرایی مداخله‌گرایانه را به عنوان محور اصلی سیاست امنیتی آمریکا در حوزه‌های مختلف جغرافیایی تبیین نمود.

الگوی کنش راهبردی ناتو را می‌توان تأکید بر سازوکارهایی از جمله مداخله بشردوستانه دانست. نشانه‌های اصلی بیانیه ولز را در راهبرد امنیتی ناتو می‌توان براساس گزاره‌های ذیل تبیین نمود. هر یک از این گزاره‌ها نشان می‌دهد که گسترش بحران‌های منطقه‌ای زمینه تحرک عملیاتی ناتو را به وجود می‌آورد. شاخص‌های اصلی بیانیه ولز ۲۰۱۴ و بیانیه ورشو ۲۰۱۶ را می‌توان به‌عنوان بخش‌هایی از مانفست عملیاتی ناتو در دوران جدید دانست. در این ارتباط، ژنرال «جنز استولتنبرگ» دبیرکل پیمان آتلانتیک شمالی محورهای اصلی دکترین ناتو را در حوزه آتلانتیک و اروپا براساس نقش‌یابی کنش عملیاتی کشورها مورد تأکید قرار داد. به همین دلیل است که نیروهای نظامی ناتو تا پایان سال ۲۰۲۰ موقعیت خود را در افغانستان تثبیت خواهند کرد. چنین تصمیماتی بیانگر آن است که ناتو خود را با نشانه‌هایی از بحران‌های منطقه‌ای غرب آسیا پیوند خواهد داد. اقدامات اطمینان‌ساز ناتو در فرآیند چندجانبه‌گرایی تهاجمی برای مقابله با تهدیدات منطقه‌ای مورد نظر دونالد ترامپ مورد توجه قرار گرفته است. در فرآیند چندجانبه‌گرایی تهاجمی ناتو زمینه برای مقابله با تهدیدات متعارف و نامتقارن همانند قابلیت‌های موشکی کشورهای منطقه‌ای همانند ایران و کره شمالی در دستور کار قرار گرفته است. در این فرآیند، سیستم دفاع موشکی ناتو به‌گونه مرحله‌ای در حال گسترش است. دبیرکل ناتو جنز استولتنبرگ بر این اعتقاد است که مقابله با تهدیدات نامتقارن نیازمند تقویت سیستم دفاع موشکی بالستیک خواهد بود. در این فرآیند، کشورهای عضو ناتو توافق کردند که ۱۳ هزار نیروی نظامی را در چارچوب پیمان آتلانتیک شمالی در افغانستان به‌کار گیرند. مشارکت ترکیه در بحران عراق و سوریه را می‌توان براساس پشتوانه راهبردی و ائتلاف منطقه‌ای ترکیه دانست. ترکیه از سال ۲۰۱۳ قابلیت‌های نظامی خود برای اثرگذاری در سوریه و عراق را افزایش داده است. چنین فرآیندی به‌مفهوم تداوم حضور و نقش نظامی ترکیه در عراق و سوریه بعد از آزادی موصل تلقی می‌شود. در بیانیه ولز تأکید شد که کشورهای عضو ناتو می‌بایست محور اصلی فعالیت‌ها و کنش عملیاتی خود را در مقابله با چالش‌های امنیتی روسیه سازماندهی کنند. اگرچه آمریکا و روسیه در سپتامبر ۲۰۱۶ به توافق نسبی برای انجام عملیات نسبی علیه داعش در سوریه نائل شدند، اما واقعیت‌های موجود بیانگر آن است که ناتو تلاش دارد تا دفاع

دسته‌جمعی را تقویت نموده و آن را براساس نشانه‌هایی از سیستم امنیت دسته‌جمعی بازسازی کند. تحقق چنین اهدافی را می‌توان از طریق پایگاه‌سازی ناتو در حوزه‌های مختلف جغرافیایی، مشارکت تمامی کشورهای عضو ناتو و نقش‌یابی آنان برای پاسخگویی در مناطق بحرانی دانست. تحقق سازوکارهای مربوط به چندجانبه‌گرایی تهاجمی دونالد ترامپ از طریق سازوکارهای مربوط به «اقدامات اطمینان‌بخش» حاصل خواهد شد. تحقق این امر نیازمند تطبیق قابلیت‌های ناتو با تهدیدات جدیدی است که از سوی گروه‌های تروریسم تکفیری در محیط منطقه‌ای سازماندهی شده است. آزادی عمل متحدین برای پاسخگویی به تهدیدات منجر به افزایش حضور نظامی این بازیگران در محیط منطقه‌ای شده است. اگر اردوغان در ارتباط با حفظ امنیت، حاکمیت و تمامیت ارضی کشورهای سوریه و عراق از ادبیات تهاجمی بهره می‌گیرد را می‌توان ناشی از سازوکارهای اطمینان‌بخش ناتو و همچنین «آزادی عمل تاکتیکی و عملیاتی» ناتو به متحدین برای پاسخگویی به تهدیدات دانست.

منابع

الف - فارسی

- برژینسکی، زیبگنیو، ۱۳۹۲، «چشم‌انداز استراتژیک: آمریکا و بحران قدرت جهانی»، ترجمه فریدالدین حسینی‌مرام، تهران: نشر میزان.
- کوپچان، چارلز. ای ۱۳۸۳، «پایان عصر آمریکا»، گروه ترجمه غرب شناسی، تهران: انتشارات غرب شناسی.
- کیگان، رابرت ۱۳۸۲، «بهشت و قدرت: آمریکا و اروپا در نظام نوین جهانی»، ترجمه محمود عبدالله زاده، تهران: دفتر پژوهش‌های فرهنگی.
- کلارک، شان و سایرینا هوک، ۱۳۹۳، «جهان پیش رو»، ترجمه علیرضا طیب، تهران: نشر نی.
- لافه، والتر ۱۳۷۶، «پنجاه سال جنگ سرد»، ترجمه منوچهر شجاعی، تهران: نشر مرکز.
- محمودی، محمود ۱۳۸۸، «اثر ماموریت‌های جدید ناتو بر منافع و امنیت ملی جمهوری اسلامی ایران»، تهران: مرکز تحقیقات استراتژیک.
- مرشایمر، جان، ۱۳۸۸، تراژدی سیاست قدرت‌های بزرگ، ترجمه غلامعلی چگینی‌زاده، تهران: انتشارات دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی.
- ویلیامز، پل، ۱۳۹۰، درآمدی در بررسی‌های امنیت، ترجمه علیرضا طیب، تهران: انتشارات امیرکبیر.

- Berzezinski, Zbigniew 1999, "The New Global Geopolitical Framework", www.CSIS.org/Search.
- Borosage, Robert 2000, "Money Talks: The Implications of U.S. Budget Priorities", New York: St. Martin's Press.
- Clark, Wesley K. 2002, "Waging Modern War", New York: Public Affairs.
- Gordon, Philip, 2017, "How the President Could Stumble Into Conflict; A Vision of Trump at War", Foreign Affairs, March & April.
- Ikenberry, John, 2017, "The Plot Against American Foreign Policy; Can the Liberal Order Survive?" Foreign Affairs, March & April.
- Jeffrey, James & Michael Eisenstadt, 2016, "U.S. Military Engagement In The Broader Middle East", Washington: The Washington Institute For Near East Policy, Policy Focus No.143, April.
- Kaplan, Lawrence, 2004, NATO Divided, NATO United: The Evolution of an Alliance, Westport: Praeger.
- Kay, Sean 1998, "NATO and the Future of European Security", New York: Roman and little field Pub.
- Kissinger, H 2001, "Does America Need a Foreign Policy?", New York: Simon and Schuster.
- Kissinger, Henry, 2014, "World Order", Washington: Center for Strategic and International Studies Press.
- Kohen, William 1994, "Out of Control: The Crisis in Civil-Military Relations", the National Interest, Vol. 35, spring.
- Kroenig, Matthew, 2017, "The Right People, the Right Positions; The Case for Trump's Foreign Policy",
- Mearsheimer, J, J 2007, "Structural Realism", in T. Dunne, M. Kurki and S. Smith Eds, "International Relations Theories", Oxford: Oxford University Press.
- Rose, Gideon, 2017, "What's Inside; Present at the Destruction?", Foreign Affairs, March & April.
- Sakwa, Richard, 2015, "EU and NATO Relations", New York: Palgrave Macmillan.
- Walt, Stephen, 1987, the Origins of Alliance, New York: Cornell University Press.
- Waltz, Kenneth 1993, "The Emerging Structure of International Politics", International Security, Vol. 18, No. 2.
- Weitsman, Patricia, 2004, Dangerous Alliances: Proponents of Peace, Weapons of War, Stanford: Stanford University Press.
- Wright, Joanne 1999, "Trusting Flexible Friends: the Danger of Flexibility in NATO and the West European union/European Union", Contemporary Security Policy, Vol.20, No.1, Apr.
- Yost, David, 2014, "NATO's Balancing Act", Washington: United States Institute of Peace Staff.